



وقتی طبیعت را صرفاً موجودیتی در خدمت نیازهای دلبخواهانه‌مان می‌پنداریم و آن را به چیزی برای بهره‌کشی فرو می‌کاهیم، هیچ گفت‌وگوی واقعی‌ای میان ما و طبیعت نمی‌تواند شکل بگیرد و هیچ هم‌فهمی‌ای نیز ممکن نمی‌شود

امکان دشوار «گفت‌وگویی واقعی»

که گفت‌وگوی واقعی ناممکن است؟ این پرسشی است که بدبین‌های انتقادی به آن جواب آری می‌دهند و خوش‌بین‌های شاد اساساً به آن فکر نمی‌کنند اما گروهی هم هستند که این پرسش را جدی می‌گیرند اما به آن جواب آری نمی‌دهند و می‌کشند هر چه بیشتر «امکان» گفت‌وگویی واقعی را فراهم کنند، چه در سطح بینافردی چه در سطح اجتماعی چه در سطح جهانی. گفت‌وگو همان‌طور که در سطوح گوناگونی می‌تواند روی دهد، جهان‌های گوناگونی هم دارد؛ جهان‌هایی که وجودشان امکان پدیدآیی و تداوم گفت‌وگوی واقعی را فراهم می‌کند.

جهان‌های گفت‌وگو

جهان‌های گفت‌وگو به فضا‌های مشترکی اشاره دارد که از طریق گفت‌وگویی واقعی پدید می‌آیند. این فضا‌های مشترک، اگر بخواهیم از اصطلاحات هابرماسی استفاده کنیم، زیست‌جهانی را پدید می‌آورند که در آنها فرهنگ نسج می‌گیرد و تمدن می‌بالد. زیست‌جهان فضای مشترکی است که کنش ارتباطی آن را ممکن می‌کند. اما جهان‌های گفت‌وگو را نباید صرفاً انسان‌محورانه درک کرد. چنین جهان‌هایی را می‌توان از طریق گفت‌وگو با خود و گفت‌وگو با اشیا و گفت‌وگو با طبیعت نیز تجربه کرد و اصل ضروری «گفت‌وگوی واقعی» نیز در اینجا صادق است. کسی که خود را تحقیر می‌کند، نمی‌تواند در گفت‌وگویی واقعی با خود، آن چنان که روان‌درمانگران توصیه می‌کنند، وارد شود. به همین صورت، وقتی طبیعت را صرفاً موجودیتی در خدمت نیازهای دلبخواهانه‌مان می‌پنداریم و آن را به چیزی برای بهره‌کشی فرو می‌کاهیم، هیچ گفت‌وگوی واقعی‌ای میان ما و طبیعت نمی‌تواند شکل بگیرد و هیچ هم‌فهمی‌ای نیز ممکن نمی‌شود. طبیعتاً طبیعت چندان نیازی به هم‌فهمی با ما ندارد اما فقدان هم‌فهمی در ما با طبیعت می‌تواند برای ما گران تمام شود. جدا از اینکه طرف گفت‌وگو چه می‌تواند باشد، هر رسانه‌ای می‌تواند جهان گفت‌وگویی خاص خود را خلق کند، چه آن گفت‌وگویی واقعی باشد یا نباشد و رسانه می‌تواند کتاب باشد یا روزنامه، بوستانی در محله باشد یا باشگاهی خاص.

نتیجه

گفت‌وگوی واقعی برآمده از هم‌سخنی طرف‌هایی برابر و دارای حق و آزاد است و درواقع هدف اصلی‌اش، نه اقناع بی‌چون‌وچرای یک طرف یا پیروزی در بحث، که ایجاد هم‌فهمی و امکان هم‌عملی است. چنین فرایندی بدون شک فرایندی جمعی است حتی اگر صرفاً گفت‌وگویی با خود باشد.

پانوش‌ها

- [۱] برای نمونه نگاه کنید به مختاری، محمد (۱۳۷۷)؛ تمرین مدارا؛ ج اول؛ تهران: نشر ویستار
- [۲] درواقع فروید این جمله را از عصب‌شناسی انگلیسی نقل می‌کند. البته این نکته تغییری در محتوای آن نمی‌دهد و به نظر می‌رسد که فروید اصل قضیه را تأیید می‌کند. برای توضیحات بیشتر به یادداشت منتشره در سایت تداعی به نشانی <http://tadaei.com/u/xygYo> نگاه کنید.
- [۳] بویژه بنگرید به قاضی‌مرادی، حسن (۱۳۹۷)؛ شوق گفت‌وگو و گستردگی فرهنگ تک‌گویی در میان ایرانیان؛ ج سوم؛ تهران: نشر اختران

نظری و پژوهشی قابل توجهی برای تدقیق و واکاوی این مفهوم از منظرهای گوناگون انجام شد و حتی در سطحی، با ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها، گستره‌ای جهانی هم پیدا کرد. دستاورد این دوران، بیش از هر چیز، این بود که گفت‌وگو تبدیل به مفهومی انکارناپذیر و حیاتی برای فهم تداوم زندگی اجتماعی شد. اما آنچه موجب شد درک این ضرورت چندان دوام نیاورد و چنان که باید و شاید، در اذهان و کارکردها و ساختارها ریشه نزنند، درک رمانتیک و ساده‌انگارانه از آن بود؛ درکی که جهان را بی‌ژرفا و مسطح می‌دید و گمان می‌کرد خود عمل گفت‌وگو، به شکلی جادویی، می‌تواند طرفین برابر و دارای حق و آزاد بیافریند؛ درکی که فرایند گفت‌وگو سروه می‌فهمید و هر چند در همان زمان با نقدهایی جدی روبه‌رو شد اما، به دلیل بی‌خطری و پشتیبانی حاکمانه از آن، سیطره خود را حفظ کرد. چنین تأکید ساده‌لوحانه‌ای بر گفت‌وگو نمی‌توانست درک کند که گفت‌وگوی واقعی تنها در صورتی ممکن می‌شود که در «شرایطی خاص» انجام گیرد. مهم‌ترین و پیچیده‌ترین شرط برای گفت‌وگویی واقعی، همان‌طور که حسن قاضی‌مرادی، نویسنده‌ای که پیگیرانه ضرورت فرهنگ گفت‌وگویی را پی گرفته است، تأکید می‌کند [۳]، «همتایی» است و همتایی را می‌توان دارای سه مشخصه عام دانست: برابری، دارندگی حق و آزادی. تنها هنگامی که طرف‌های گفت‌وگو در برابر هم دارای این سه مشخصه باشند، می‌توان گفت که آن گفت‌وگو، به احتمال زیاد، به شکلی از «هم‌فهمی» و «امکان هم‌عملی» در «فضای مشترک برآمده از گفت‌وگو» بینجامد. در اینجا به شکلی ضمنی به هدف‌های گفت‌وگو نیز اشاره‌ای کرده‌ایم: ایجاد هم‌فهمی و امکان هم‌عملی. پس همان‌طور که چوپان نمی‌تواند گفت‌وگویی به معنای واقعی کلمه با رماه‌اش داشته باشد، بازجو هم نمی‌تواند از گفت‌وگوی واقعی با زندانی سخن بگوید. همان‌طور که برده نمی‌تواند گفت‌وگویی واقعی با ارباب داشته باشد، نشست‌های به‌اصطلاح سه‌جانبه‌گراییه نمایندگان دولت و کارفرمایان و کارگران هم نمی‌تواند گفت‌وگویی واقعی باشد چرا که بیرون از فضای صوری این نشست‌ها، این سه طرف نه برابری و نه به یک اندازه دارای حق‌اند و نه به معنای واقعی کلمه آزادند. هنگامی که این سه مشخصه لازم برای همتایی را جدی بگیریم، آیا به این نتیجه نمی‌رسیم که بسیاری از هم‌سخنی‌ها و هم‌کلامی‌ها اساساً گفت‌وگویی واقعی نیستند؟ متأسفانه باید بگوییم که بله، نیستند. پرسش تکان‌دهنده دیگری که از این بحث‌ها برمی‌آید این است که آیا نباید به این نتیجه رسید

← هیچ چیز عجیب‌تر از این نیست که چیزی را مسأله‌برانگیز بپنداریم که وجه تمایز انسان از حیوان تصور می‌شود. اما نکته این است که قضیه به این سادگی‌ها نیست. از متفکران آغازی مثل ارسطو و افلاطون تا همین قرن گذشته «قوه ناطقه یا توانایی سخن‌گفتن» وجه تمایز انسان از حیوان فرض گرفته می‌شد و فرهنگ و تمدن و پیشرفت و بسیاری چیزهای دیگر را ناشی از آن می‌پنداشتند که بازتابی از آن را در این جمله مشهور به شکلی نادرست نقل شده فروید می‌توان یافت: «واضع تمدن انسانی است که برای اولین بار به جای نیزه به سمت دشمن‌اش کلمه پرتاب کرد.» [۱]

پرتاب کلمه به جای پرتاب نیزه، کنشی عمیقاً متمدنانه و فرهنگ‌ساز و تأییدی است بر اهمیت سخن‌گفتن در شکل‌گیری و توسعه تمدن انسانی. اما ۱۵۰ سال است که فهمیده‌ایم سخن گفتن به‌تنهایی نمی‌تواند چنین کار شگرفی را به انجام رسانده باشد چرا که کار پیش نمی‌رفت اگر دشمن، متقابلاً، نمی‌خواست به جای نیزه به سمت ما کلمه پرتاب کند. نکته این بود که سخن گفتن باید به شکلی گفت‌وگویی، یعنی با لحاظ کردن دیگری، فهمیده می‌شد تا بشود نتیجه گرفت که کار شگرف فرهیختن انسان و تمدن‌سازی از آن برآمده است. تمدن انسانی بر «کار» یعنی تولید و آفرینش خلاقانه و «هم‌سخنی» یعنی امکان گفت‌وگو و درک دیگری بنا شده و ویژگی مشترک هر دو اینها «جمعی بودن»‌شان است. رابینسون کروزوئه در جزیره متروکه‌اش بدون وجود برده‌ای به نام «جمعه» حتی یک هفته هم دوام نمی‌آورد.

آنچه در ۱۵۰ سال اخیر آموخته‌ایم این است که دیگری وجود دارد و سخن می‌گوید همان‌گونه که ما سخن می‌گوییم پس اگر گفت‌وگویی بخواهد شکل بگیرد باید هر دو طرف آن سخن بگویند چرا که بدون سخن گفتن دیگری با گفت‌وگویی واقعی روبه‌رو نیستیم. اما این «گفت‌وگوی واقعی» چه هست؟ و داستان ما از اینجا آغاز می‌شود.

گفت‌وگوی واقعی

در نیمه دوم دهه هفتاد شمسی، پس از پیروزی محمد خاتمی، مفهوم گفت‌وگو و ترکیب‌های هم‌پیوند با آن که از یک دهه قبل از آن (در نیمه دوم دهه شصت شمسی)، در نوشته‌های نویسندگان و متفکران بازتاب یافته بود و بر آن تأکید می‌شد [۲]، به کلیدواژه‌ای برای سیاست فرهنگی سیاسی دولت مستقر تبدیل شد و این دوران تا نیمه آغازین دهه هشتاد دوام آورد. تلاش‌های